

رفیق کشی به خاطر

۵۰۰ هزار تومان

راز قتل پسر جوان که قربانی بدهی ۵۰۰ هزار تومانی خود شده بود، خاطره‌ای است که این

هفته آن را روایت کرده‌ایم



هوای سرد زمستان ۹۶ دیگر با نزدیک شدن به بهار رو به گرمی می‌رفت و در شهر همه شور و اشتیاق سال نو را داشتند. ترافیک خرید شب عید راننده‌ها را کلافه کرده بود. ۲۷ اسفند به اداره ویژه قتل رفتم و مشغول بازجویی از متهمی بودم که همسرش را کشته بود. تلفن کشیک قتل زنگ خورد. آن سوی خط افسر کلانتری شمال تهران بود که از کشف جسد خونین پسر جوانی در داخل خانه‌اش خبر می‌داد.

سریع آدرس را گرفتم و به سمت آنجا حرکت کردم. محل جنایت یک آپارتمان کوچک بود. وقتی رسیدم با راهنمایی مامور کلانتری به طبقه دوم آپارتمان رفتم. جسد پسر جوانی که جای چند ضربه چاقو روی بدنش بود، کف پذیرایی با لباس منزل افتاده بود. افسر کلانتری گفت: جناب سروان دوست مقتول خبر کشف جسد را داد که ما هم آمدیم و با جسد پسر جوان روبه‌رو شدیم. پزشک قانونی مشغول بررسی صحنه شد و قاضی جنایی هم در صحنه حاضر شد.

پسر جوان که از گریه کم رمق شده بود را به داخل پارکینگ بردم و از او خواستم هرچه می‌داند بگوید.

پسر جوان حق‌هق‌کنان گفت: من و دانیال سال‌هاست با هم دوست هستیم. دیشب در خانه او بودم که مرد جوانی به خانه آمد و دانیال از من خواست خانه را ترک کنم. صبح هرچه با او تماس گرفتم جواب نداد و قبل از این‌که به سرکار بروم گفتم به او سر بزنم. وقتی به مقابل در آپارتمان رسیدم دیدم در نیمه باز است. داخل خانه آمدم و جسد خونین دوستم را دیدم و با پلیس تماس گرفتم.

پزشک قانونی بعد از معاینه جسد اعلام کرد حدود ۶ ساعت از مرگ پسر جوان می‌گذرد و جای ۷ ضربه چاقو روی بدنش است. برای این‌که متوجه شویم کدام ضربه باعث مرگش شده باید در پزشکی قانونی جسد را کالبدشکافی کنیم.

خانه را بررسی کردیم و متوجه شدیم هیچ سرقتی رخ نداده است. بازپرس پرسید آیا دلیلی برای بازداشت دوست دانیال وجود دارد که خواستم یک ساعتی به من فرصت دهد تا صحنه را بیشتر بررسی کنم. مدیر ساختمان را احضار کردم و از او خواستم فیلم دوربین‌های مداربسته را نشانم دهد.

دیدن فیلم دوربین‌ها، گفته‌های دوست مقتول را تایید می‌کرد و مرد ناشناس دو ساعت بعد از ورود به آپارتمان مقتول، ساعت ۴ صبح خانه او را ترک کرده بود، به همین دلیل دوست او را راهی خانه کردم و از خواستم فردا صبح زود به اداره قتل بیاید. فردا صبح به اداره رفتم و پسر جوان با چند نفر دیگر آنجا بودند که فهمیدم برادران و پدر مقتول هستند.

پسر جوان را به اداره تشخیص هویت فرستادم تا چهره مهمان ناشناس را ترسیم کند و تحقیق از پدر و برادران مقتول را آغاز کردم. پیرمرد وقتی روبه‌رویم نشست، مدعی شد پسر دانیال در آن خانه تنها زندگی می‌کرد و کارش گچکاری بود. او آزاری به کسی نرسانده و سرش در کار خودش بود. نمی‌دانم چه کسی فرزندم را

به قتل رسانده و از شما می‌خواهم قاتل را پیدا کنید. وقتی تحقیق از خانواده دانیال تمام شد، دوستش با پرگه چهره‌نگاری آمد. برگه را از او گرفتم و نشان خانواده مقتول دادم. بعد از یک دقیقه پدرش گفت این حمید همکار دانیال است. چهره حمید شبیه همین عکس است. از او خواستم توضیح دهد که گفت حمید و دانیال همکار هستند و با یکدیگر در یک ساختمان گچ‌کاری می‌کنند. سریع آدرس ساختمانی که دانیال در آن کار می‌کرد را گرفتم و با همکارانم راهی ساختمان شدیم. سرکارگر با دیدن چهره فرضی قاتل هم اعلام کرد شبیه حمید است و گفت: پسر جوان دو روز است سر کار نیامده و جوابگوی تماس‌ها نیست.

از قاضی دستور بازداشت متهم را گرفتم. دیگر عید شده بود و من هفته اول مرخصی داشتم. پرونده را به همکارم دادم تا در ایام تعطیلات، تحقیقات را ادامه دهد تا حمید پیدا شود. روز هفتم فروردین سرکار آمدم و متوجه شدم متهم فرار کرده و هیچ ردی از او وجود ندارد. بررسی تلفن همراهش نشان می‌داد او آخرین بار به خانه رفته و پس از آن موبایلش دیگر روشن نبوده و خانواده‌اش هم از او خبر ندارند.

روزها و ماه‌ها می‌گذشت و هیچ ردی از پسر رفیق‌کش نداشتیم. حدس می‌زدم قاتل به شهر دیگری رفته و مشغول زندگی با هویت جعلی است. شهر خودش در مرکز کشور را هم زیر نظر گرفتیم اما ردی به دست نیامد. شش ماه از قتل دانیال گذشته بود که متوجه شدیم حمید در یکی از شهرهای شرقی کشور است.

پس از هماهنگی با پلیس آن شهر، آنها تایید کردند که حمید با هویت رضا محمدی، چند ماهی است در آن شهر به عنوان کارگر ساده حضور دارد.

از همکارانم خواستم او را زیر نظر بگیرند تا فرار نکند و متوجه موضوع هم نشود.

به سرعت با نیابت قضایی همراه دو همکار دیگر به آن شهر رفتیم. به عنوان کارفرما دور میدان رفتم و حمید را شناسایی کردم. به بهانه این‌که کار دارم

او را سوار ماشین کردم و در طول مسیر دستبند را به دستانش زدم که شوکه شد و در رابطه با کارم سؤال کرد که گفتم ۶ ماه است دنیال تو می‌گردد و می‌دانم حمید هستی و دوستت دانیال را به قتل رساندی، سردی بدنش را حس می‌کردم. کارهای قضایی را انجام دادم و او را برای تحقیقات بیشتر به تهران آوردم.

بعد از دو روز طاقت فرسا ساعت ۸ شب به اداره رسیدم و متهم را تحویل بازداشتگاه دادم و به خانه رفتم. صبح روز بعد حمید را از بازداشتگاه تحویل گرفتم و از پسر ۲۹ ساله خواستم واقعبیت را بگوید.

سرش پایین بود که شروع به حرف زدن کرد و گفت: من و دانیال همکار بودیم. در یک ساختمان کار می‌کردیم. او چند ماه قبل از جنایت از من ۵۰۰ هزار تومان قرض گرفت و گفت دو ماهه پس می‌دهد.

چند باری از او خواستم پولم را بدهد که طفره رفت. روز حادثه به خانه‌اش رفتم که دوستش آنجا بود. با رفتن پسر جوان، موضوع بدهی را پیش کشیدم که دانیال گفت به من بدهی ندارد که بخواهد پس بدهد.

با آرامش سعی کردم پولم را پس بگیرم، اما او منکر بدهی بود و همین مرا عصبانی کرد و باعث شد با چاقویی که همراهم بود چند ضربه به دانیال بزنم.

روی زمین افتاد و غرق خون بود. وقتی فهمیدم او مرده، سریع به خانه رفتم و وسایلم را برداشتم و راهی شهری در شرق کشور شدم. پسر جوان که آرامش خاصی در چهره داشت، ادامه داد: در این شهر با هویت جعلی کارگری می‌کردم و شب‌ها در اتاقک کارگران می‌خوابیدم. وقتی سه ماه از قتل گذشت و پلیس سراغم نیامد، خیالم راحت شد که کسی دنیال من نیست، اما شما دستگیر کردید و به تهران آوردید.

با اعترافات پسر جوان او را به صحنه جنایت بردم تا صحنه جنایت را بازسازی کند.

